

واژه هیلانه در کتاب المدخل ابومعشر آمده است و ما در این باره سخن می‌گوییم. به نظر نگارنده واژه هیلانه از قدیم‌ترین ایام در یونان و ایران و آسیای صغیر نام مشهوری بوده است. اما در نوشته‌ها و لهجه‌ها با یکدیگر فرق داشته، حال می‌گوییم چطور شده است که «ایران» به «هیلانه» تبدیل شده است.

ابومعشر می‌نویسد: «طلوع می‌کند در وجه دوم زنی که او را برومی "ناوالی" (بی نقطه) و بفارسیه "لما" (بی نقطه) گویند و آن را "هیلساب" (فقط "ی" نقطه دارد) نیز می‌گویند و بر بالای کرسی نشسته»<sup>۱</sup>.

زنی که بر کرسی نشسته است مربوط به صور احکام نجومی است و نباید آن را با کوکب ذات الکرسی cassiopeia اشتباه کرد.

در نسخه‌ها نام زنی را که بر کرسی نشسته، چون بدون نقطه است نمی‌توان خواند اما در کتاب المغنی به صورت هیلانه آمده است.

ابن هبتتا نوشته است: «در وجه دوم از جدی که برای مریخ است، طلوع می‌کند در آن زنی که به او "ابراسا" (بدون نقطه) می‌گویند و همچنین "هیلانه" گویند که برنشسته است

۱. کتاب المدخل الکبیر الی علم احکام النجوم تألیف ابی معشر بلخی ترجمه نسخه خطی مجلس.

در کتاب تنگِ لوشا، در برج پانزدهم از برج جدی از هیلانه نام می‌برد و نوشته است:  
«از جانب او زنی که او را به زبان‌ها، خاصه به زبان گیلان ما، هیلانا خوانند»<sup>۲</sup>.

تنگِ لوشا تصریح می‌کند که نام هیلانه، در همه جا معمول بوده است. و این ماهی همان هیلانه است که یونس علیه‌السلام در پوشاک او رفته است و در مجله بخارا در دو شماره پیشین، در این باره با عکس نینوا و پارساگاد توضیح داده‌ام.

نام هیلانه در طی قرن‌ها در ایران فراموش شده است و فقط نامی از آن به جای مانده است. هیلانه (۲۵۷ - ۳۳۶ میلادی) نام مادر قسطنطین بزرگ (Constantine) است که از ۳۰۷ تا ۳۳۷ میلادی سلطنت کرده است.

ابوریحان بیرونی نوشته است: «... قسطنطین مادر خود هیلانه را برای جستن چوب صلیب به بیت‌المقدس فرستاد...»<sup>۳</sup>.

Helena در اسطوره یونانی یکی از پنجاه دختر زئوس (Zeus) است و این طور به نظر می‌آید که هیلانه دختر زئوس برای یونانی‌ها بعد از داستان کیم (= دریا) به وجود آمده باشد که جم شکل بالاپوش ماهی را به تن کرده است. (در دو شماره پیشین مجله بخارا در این باره توضیح داده شده است.)

مسعودی نام هیلانه را، در مروج الذهب «هلانی» نوشته است.

حمزه اصفهانی نوشته است: «نخستین سال فرمانروایی (قسطنطین) بت‌پرستی را ترک کرد و به مسیحیت گرایید و به سال هفتم فرمانروایی، مادرش هیلانی رهاوی (منسوب شهر رها) که پدر قسطنطین وی را از شهر "رها" به اسارت آورده بود...»<sup>۴</sup>.

«و شهر رها از موصل شش فرسخ فاصله داشته، منسوب آن "رهاوی" است»<sup>۵</sup>. و نام آن به یونانی ادسا (Edesse) است و نام امروزی اروپا است که در کشور امروزی عراق است که جزو ایران بوده است و نام «ایران» که همان «ایلان» است که در زبان یونانی «هیلانه» شده است.

علاوه بر این گفتنی است که نام هیلانه در یمن نیز رایج بوده است. غزالی در کتاب سرالعالمین روایتی نقل می‌کند که صعب بن جبل که از بنی حمیر بوده مادرش «هیلانه»

۱. المعنی فی احکام النجوم، تألیف ابن هینتا، چاپ عکسی الجزء الثانی، ص ۳۷۸، فرانکفورت.

۲. تنگِ لوشا، چاپ عکسی، رکن‌الدین همایون فرخ، سال ۱۳۵۷ شمسی.

۳. آثار الباقیه، ج سوم، ص ۴۵۹، ترجمه اکبر داناسزشت.

۴. تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء) از حمزه بن حسن اصفهانی، ص ۷۲ تا ۷۳، ترجمه جعفر شعار.

۵. معجم البلدان.

نام داشته است و هیلانه حتماً پدرش یا پدربزرگش جزو ایرانی‌های محکوم به اعدام بوده که در زمان انوشیروان به یمن فرستاده شده بودند.<sup>۱</sup>

حال توضیح می‌دهیم که نام «ایران» چگونه به نام «هیلانه» تبدیل شده است. «ایران» = «هی ل ان ه».

نخست با حرف «الف» آغاز می‌کنیم.

در زبان فارسی حرف «الف» و حرف «ه» به یکدیگر تبدیل می‌شوند. در ترجمه تفسیر طبری آمده است: «آواز دادند که نیست انگام (به جای هنگام) گریختن»<sup>۲</sup>. این واژه در شاهنامه نیز آمده است.

نبودی تموز ایج (به جای هیچ) پیدانه دی هوا عسیرین بود بارانش منی دوم حرف «ی» است که در هر دو مشترک است.

سوم حرف «ر» یا «ل» که هر دو یکی است و هیچ فرقی با یکدیگر ندارند. در نوشته‌های میخی پارسی هخامنشی حرف «ر» وجود ندارد و برای اداء آن حرف «ل» را به کار می‌بردند.

بر روی سکه‌های اوایل ساسانی واژه‌های 'yl'n = ایلان = ایران و 'nyl'n = an-ērār = انیران = غیرایران، آمده است.<sup>۳</sup>

و این تبدیل «ر» به «ل» یا برعکس در بسیاری از کلمات فارسی کنونی آمده است. مثلاً در کتاب المدخل الكبير نسخه خطی عربی<sup>۴</sup> واژه «نیلوفل» = نیلوفر آمده است و ابومعشر که از مردم بلخ بوده، این واژه را مانند پارس باستان به کار برده است.

در آثار الباقیه نام پسر فریدون را سلم، و در سایر نسخه‌ها «شزم» نوشته‌اند که همان «سلم»<sup>۵</sup> است. و «سوفال» که «سوفار» است. و «دیفال» یعنی «دیوار» و «بلگ» یعنی «برگ» که در تهران بکار می‌برند. در کتاب آثار الباقیه آمده است: «طبقه دوم - ملوک ایلان هستند و معنای این لفظ (مردم قسمت بالای) ولی این طایفه همه روی زمین را مالک نشدند و نخستین کسی که کشورهای روی زمین را قسمت کرد فریدون چیره و غالب بود که زمین را میان اولاد خود قسمت کرد»<sup>۶</sup>.

فریدون که زمین را قسمت کرده از جباران است، و بیرونی در التفهیم جبار را

۲. ترجمه تفسیر طبری، جلد ۶، ص ۱۵۵۲.

3. Robert Göbl, Sasanidische Numismatik 1968.

۵. آثار الباقیه، نسخه بدل «شزم»، ص ۱۴۲.

۱. سؤالعالمین، چاپ مصر، صص ۶ و ۷.

۴. النیلوفل، ص ۲۵، چاپ سزکین.

۶. آثار الباقیه، ص ۱۴۴، چاپ سوم.

«بزرگ‌منش» ترجمه کرده است.<sup>۱</sup> و جبار یک نام سریانی است یعنی «گیرا» که مرد معنی می دهند.

در مروج الذهب نیز به صورت ایلام است... مترجم به صورت ایلام آورده «م» و «ن» هر دو یکی است مانند نجوس و مجوس. ثعالبی نوشته است: «اسفندیار را به دژ کمندان برند»<sup>۲</sup>. در شاهنامه فردوسی «کنیدان دژ» است.

یا مانند نام باذام و باذان که هر دو یکی است. وی که فرمانده عربستان بود از طرف هرمز پادشاه ایران بود و اولین کسی است که در یمن اسلام آورده است.

در کشور چین ایران را «ایلان» می‌گویند چون زبان آنها بر نمی‌گردد. و ایلان نام گلی است که من نام آن را فراموش کرده‌ام.

در لغت‌نامه دهخدا ذیل «العلویون» نوشته است: «علوی گهر، آسمانی، اصیل، بلندپایه است که لغت پادشاهان افریدون و ایرج و سلم و تور است».

و داراشکوه در ترجمه اوپانیشاد<sup>۳</sup>، «آریا» را محترم و مکرم مؤمن وفادار معنا کرده است. من گمان می‌برم که آریا نژاد نیست بلکه جبار و بزرگ‌منش است همان طور که مترجم، ترجمه کرده است و آریانا یعنی سرزمین آریانیان.

مترجم آثار الباقیه<sup>۴</sup>، علویون را «مردم قسمت بالا» ترجمه کرده است اما منظور از قسمت بالا یعنی جهت جنوب است، چه آنها در قدیم نقشه را از پایین حساب می‌کردند. حرف چهارم «الف» است که در هر دو مشترک است.

حرف پنجم «ن» است که در هر دو مشترک است.

حرف ششم «ی» است که برابر با «همزه» است. به نظر نگارنده، حرف ششم در «ابراسا» بنا بر نوشته المغنی که بدون نقطه است و آن را به صورت «ی» می‌نویسیم و آن برابر است با حرف «همزه» که فرقی در بین آنها نیست مانند «ارمغان» و «یرمغان».

حرف هفتم درباره «ایرانییا» حروف «ی الف» است که در قدیم برای «ی الف» معمول بوده است.

در مقدمه برهان قاطع آمده است: «... و "یا" اگر در نظم واقع شود حروف اطلاق گویند و اگر در نثر واقع گردد حروف اشباع خوانند مجملاً چون آخر جمیع کلمات

۱. التفهیم، ص ۹۳.

۲. ثعالبی، ص ۱۸۲، مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سرهم ترجمه محمد فضائلی.

۳. اوپانیشاد، ترجمه شاهزاده محمد داراشکوه فرزند شاهجهان. دکتر تاراچند و جلال نانینی.

۴. آثار الباقیه، ص ۱۴۴.

فارسی ساکن می باشد اگر تقاضای حرکتی کند الفی بدان الحاق کنند همچو "رایگانیا و دانیا"، لیکن متأخرین جایز نداشته اند و عیب می دانند.

امیر معزی به خاقانی گوید:

خاقانیا اگرچه سخن نیک دانیا

این نکته را ز من بشنو رایگانیا

و خاقانی در جواب گوید:

هجو کس مکن که ز تو مه بود بسال شاید که او پدر بود و تو ندانیا  
می بینیم که «ایرانیای» به چه صورت به «ایراسا» بدون نقطه درمی آید و همان «ایرانیای»  
بدون نقطه است که این هبتا در کتاب خود آورده است و آن را ایضاً «هیلاانه» نامیده  
است.

گفتیم که در قسمتی از ایران حرف «ر» نبوده است و این نام چون به سرزمین یونان  
رفته است، آن را با حرف «ل» نوشته اند یعنی ΕΛΛΗΝΟΣ هلن که در جنوب ایران و به  
خط پارسی و تلفظ پارسی معمول بوده است که همان «ایلان» است و در نسخه عربی  
آثارالباقیه نوشته است: «ملوک ایلان و هم العلویان»<sup>۱</sup>. این واژه باید بعد از آن داخل زبان  
یونانی شده باشد که کتزیاس در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم هخامنشی به سمت  
طیب در ایران بوده اتفاق افتاده باشد.

در پشت سکه های اشکانی<sup>۲</sup> به زبان یونانی جمله ΦΙΛΕΛΛΗΝΟΣ آمده که «فیل  
هلن» = «دوستدار یونان» ترجمه کرده اند به نظر نگارنده این نوشته همان واژه «ایلان»  
یعنی «دوستدار ایران» است.

مسعودی از فهرست پادشاهان بطلمیوس نقل می کند:

«سر پادشاهان یونان که بطلمیوس فهرستشان را در کتاب خود آورده «فیلیس» بود که

به معنی دوستدار پارسیان است...»<sup>۳</sup>.

و این واقعه برمی گردد به فیلیس پدر اسکندر، که اسکندر از دادن خراج به داریوش

سوم خودداری کرده است و جنگ ایسوس در ۳۳۳ قبل از میلاد رخ داده است.

تاریخ گسترش زبان یونانی در ایران چنین است که داریوش اول هخامنشی عده ای را

که یونانی زبان و ساکن مصر بودند، از برقه مصر آورد و نوشته هرودوت در این باره

چنین است:

۱. آثارالباقیه، ص ۱۴۷.

2. PETROWICZ ARSACIDEN - MÜNZEN

۳. مروج الذهب مسعودی، ص ۲۸۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

«آن دسته از سکنه برقه که اسیر افتاده بودند از مصر به ایران روانه شدند و به فرمان داریوش به این گروه، از بلخ دهی دادند که نامش را برقه گذاشته‌اند و آن جا سالیان دراز (تا زمان هردوت باقی و برقرار بود).»<sup>۱</sup>

نام این ده به باکتريا موسوم شد، زبان و خط یونانی در آنجا رواج گرفت و اشکانیان که از مردم خراسان بودند، خط یونانی و زبان آنها را از باکتريا یا برقه گرفتند و زبان یونانی در ایران گسترش یافت و اشکانیان ایرانی بودند برخلاف بعضی که خواسته‌اند اشکانیان را از مردم چادر سبیری بدانند اشتباه است.<sup>۲</sup>

درباره زبان یونانی، این مطلب را، ابن ندیم نقل کرده است اما زمان آن را نمی‌دانیم وی گوید: «... کتاب‌های پاره پاره بود که در یاروی شهر اصفهان میان صندوق‌های به دست آمد، و به زبان یونانی بود و کسانی که آن را می‌دانستند، مانند یوحنا و دیگری آن را استخراج نموده و معلوم شد که نام سربازان و جیره آنان است...»<sup>۳</sup>.

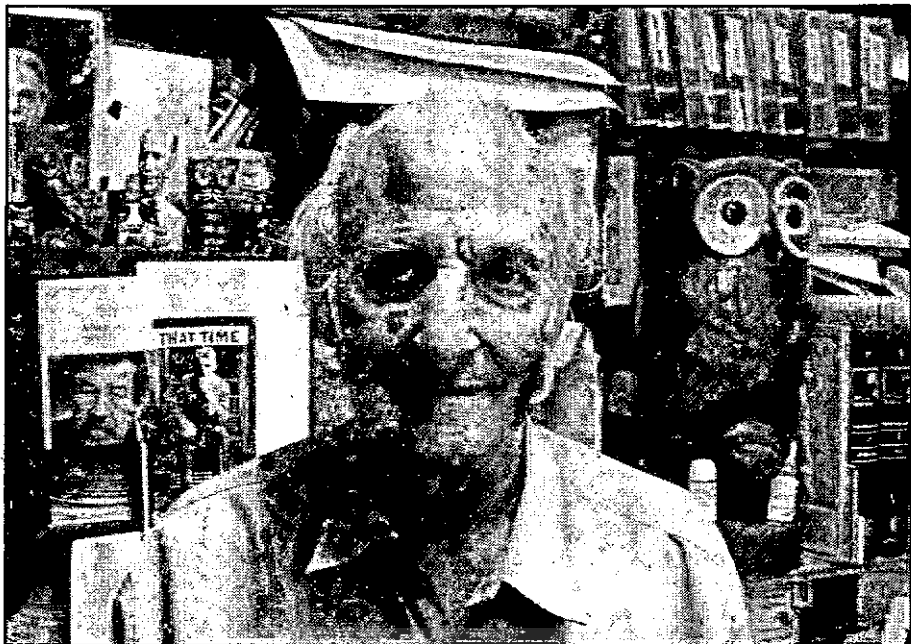
آنچه که ابن ندیم نوشته است ثابت می‌نماید که زبان یونان در ایران رواج داشته است. در تخت رستم بر دیوار کعبه زردشت نوشته‌ای به زبان یونانی هست که آن مربوط به اهل بیزانس است که زبان روم شرقی بوده است و آن مربوط به یونان امروز نیست. و آسیای صغیر که سوره جزو آن است زبان آنها یونانی بود و نوشته‌ای که در کعبه زردشت بر روی دیواره آن است و متعلق به شاپور اول ساسانی است و آن برای دولت روم شرقی است که بخوانند و آگاه شوند.

راجع به اسکندر که در صفحات پیش آوردیم این نیز جا دارد که بگویم که تلوزیون اروپا هر موقع از اسکندر و فتوحات او سخن به میان می‌آید و به باکتريا نسبت می‌دهند و می‌گویند: موبور و چشم آبی‌های که در افغانستان هستند مربوط به سربازان اسکندر است که با زنان آن ناحیه نکاح کردند و نسل جدید که به وجود آمد همان یاران اسکندر است که از آن نکاح به وجود آمده‌اند. اما این مسئله کاملاً اشتباه است چون اسکندر مصری است و اگر هم از یونان بوده باشد مردم یونان چه در زمان‌های قدیم و چه اکنون موی بور و چشم آبی ندارند که بگویم که مردم شمال افغانستان از نسل سربازان اسکندر نیستند. هردوت که از مردم ترکیه امروزی است در این باره نوشته است:

۱. ثعالبی گوید: «گفته‌اند که اشکان بن کی آرش بن کیفیاد بود و جز این هم گفته‌اند. هر چند که در نسب اشکانیان اختلاف بسیار است، ولی در این اختلافی نیست که آنان از نژاد شاهان باستان بوده‌اند.» ص ۲۸۴.

۲. نگاه کنید به تواریخ، ص ۲۸۸ ترجمه وحید مازندرانی.

۳. ابن ندیم، ص ۴۴۰، ترجمه م. رضا تجدد.



● جلیل اخوان زنجانی

«بودینی‌ها که طایفه‌ای پرجمعیت و نیرومند می‌باشند چشمان آبی و کبود و موی سرخ دارند. شهری در دیار آنهاست به نام گلونیوس<sup>۱</sup> که خانه‌ها و معابدش از چوب ساخته شده...»<sup>۲</sup>

در کتاب ایران باستان «چشمانشان به رنگ آبی آسمانی و موهایشان زرد»<sup>۳</sup> آمده است. چشمان آبی در افغانستان و شمال ایران تا کردستان پراکنده‌اند و تمام اینها کبیزهایی بوده‌اند از مردم روس و سوئد که به صورت برده به ایران آورده می‌شدند. در کشور سوئد سکه‌هایی از سامانیان یافته‌اند و این نشان می‌دهد که با سامانیان دادوستدهایی انجام می‌گرفته است و این بازرگانی با سوئد و همسایگان اروپایی از چه زمان شروع شده است ما نمی‌دانیم و این بازرگانی یقیناً از شمال، و سرزمین روس فعلی باید انجام گرفته باشد.

هرودوت نوشته است: «و موی سرخ دارند» این دسته از مردم با موی سرخ در اروپا به فراوانی موی زردها نیستند که از مردم شمال اروپا هستند و بیشترشان صورت کک‌ومکی دارند و کتاب ایران باستان که ترجمه از فرانسه است رنگ مو را زرد نوشته

۲. تواریخ، ص ۲۷۵، ترجمه وحید مازندرانی.

۱. نام مردم سارمانی از اقوام اروپای قدیم.  
۳. ایران باستان، جلد ۱، ص ۶۰۰، حسن پیرنیا.

است و به یقین در ترجمه موی زرد آمده بوده است.

باستان‌شناسان در جنوب سبیری زنانی مرده را یافته‌اند که موی سرشان زرد است. درباره چشم آبی‌های در شرق مدیترانه باید گفت: موقمی که اروپائیان برای نجات اورشلیم اقدام به جمع‌آوری مردم کردند و راهی آسیا از طریق بیزانس و راه دریایی مدیترانه رهسپار لبنان امروزی شدند و جنگ‌های صلیبی صد سال طول کشید، مردان اروپایی در یکصد سال با زنان لبنانی و بنادر اطراف نکاح کردند و چشم آبی‌ها به وجود آمدند.

منتشر شد:

میترا

آیین و تاریخ

راینهولد مرکلباخ

ترجمه توفیق کلی‌زاده

مترجم همکار و ویراستار: ملیحه کرباسیان

نشر اختران، تلفن فروشگاه ۶۶۴۱۱۴۲۹

E-mail : [info@akhtaranbook.com](mailto:info@akhtaranbook.com)